

الهی، الاهی، الاهی، الاهی، الاهی



[الھی نامه و مناجات نامه]

[یا]

بستان راز و گلستان نیاز

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

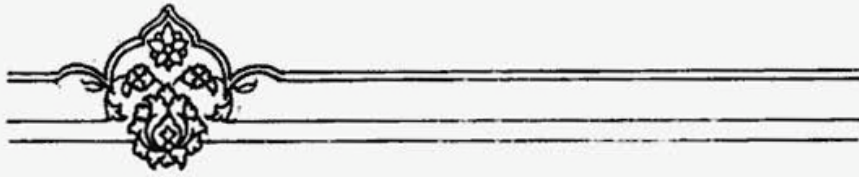
از
مرحوم آیت الله العظمی

آقا سید محمد کاظم طباطبائی یزدی

متوفای ۱۳۳۷ هجری قمری

به کوشش

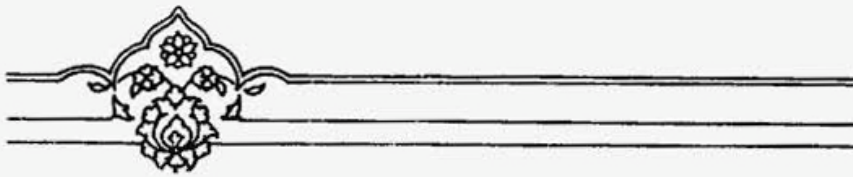
رضا استادی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کاظمًا تاکی به خواب غفلتی
کاظمًا عمرت هدر شد در خیال
کاظمًا برخیز و فکرا راه کن
کاظمًا از بی خودی سوی خود آی
لک الحمد یا من هو اقرب الی من حبل الورد، ولک الشکر یا من هو فی غایة قربه
بعید، رب ارشدنی الی طریق معرفتک، والهمنی سبیل محبتک، واذقنی حلاوة ذکرک، و
وقفنی لحمدک وشکرک.

الهی تو شاهی و ما بنده ایم
تو پروردگار و همه بنده ات
ز فیض وجودت وجود همه
زهستی نشانی ندارد جهان
اگر لمحه ای باز داری نظر
گسته شود رشته ممکنات
الهی الهی فقیر توأم
نباشد مرا از تو راه گریز
الهی امیدم به درگاه تو است
به جت مرا گر در آری عطاست
کسی سر نپیچد ز فرمان تو
به شاهی تو جمله نا زنده ایم
تو قیاضی و جمله شرمنده ات
ز تو گشته پیدا نمود همه
به نور تو گردیده عالم عیان
نماند برای دو عالم اثر
کند عود سوی عدم کائنات
به هر جا روم دستگیر توأم
ندارم ز حکم تو جای ستیز
که سازی خدا یا تو کارم درست
به دویخ گرم می فرستی سزاست
همه واله و مست و حیران تو



الهی ای کریم متعال، وای خلاق بی مثال، وای قدیم لایزال، به چه زبان
ثنایت گویم، و چگونه طریق شکر و سپاست بگویم، یا من تحیر فی ذاته سواه، تبارکت و
تعالیت، انت الله لا اله الا انت تقدست اسماؤك ، وجل ثناؤك ، وعظمت نعمائوك ،
ولا تحصى آلاؤك .

ای که وجودت همه فضل است وجود گرتو نبودی نبدی هیچ بود
الهی نعمت بی شمار، و آلائت افزون از انحصار، خیرد بر احصاء یکی از
هزار آن غیر قادر، و زبان از بیان اندکی از بسیار آن قاصر است، بجز اعتراف به عجز
و ناتوانی چاره ای نه، و بغیر از اقرار به جهل و نادانی راهی نیست.

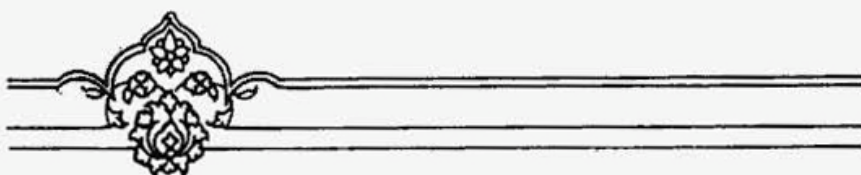
شرمنده از آنم که ندانم چه بگویم آزرده از آنم که چرا هیچ ندانم
الهی به ستایشت مرا راهی نیست، و به طریق درودت مرا آگاهی نه، هر
چه گویم نقص تو است، بهتر آنکه بگویم: ما عرفناك حق معرفتك، عجز الواصفون
عن صفتك .

الهی به آن چه گمان کنم چنانی نه چنانی، بلکه همانی که خود می دانی،
انت كما اثبتت علی نفسك، لا احصى ثناءً علیك، یا ذا المجد والكبرياء والفخر
والبهاء .

الهی دبیگ رحمتت در جوش، و دریای احسانت در خروش است.
الهی خوان انعامت گسترده، و هر مخلوقی از آن فیضی برده، و به قدر
قابلیت و استعداد خود از آن خورده، فلك الحمد یا الهی بلاغایه، ولك الشکر من غیر
نهایه .

الهی ابواب فیض به روی خاص و عام گشادی، و قسمت هر ذره ای از
ذرات مخلوقات را در ظرف قابلیتش نهادی، و از میان مخلوقات انسان را تشریف
خدمت دادی، سپاس بی قیاس تو را سزاست، و شکر بی اندازه تو را رواست .

الهی اگر چه این بنده عاصی، شرمنده تو است از کثرت معاصی، و قابل
هیچگونه احسان و اکرامی و لایق هیچ نوع افضال و انعامی نیست، و [لی] اکرام
تو بی نهایت، و لطف تویی غایت است، چه شود اگر قابلیت کرم نمایی، و استعداد
فیوضات مرحمت فرمایی؟



الهی چه کنم؟ کجا روم؟ که را جویم؟ راز خود با که گویم؟ نه به جایی
راهی، و نه ملجأ و پناهی، و نه غیر از تو پادشاهی.

الهی زرتی و رجائی، به جز تو نیست مرا راهی به جائی، چه می شود در این
ظلمت شب و تنهایی، نظر رحمتی به من نمائی.

الهی پست ترین بنده ای از بندگانت، حقیرتر شرمنده ای از شرمندگانت، با
نهایت عجز و زاری، و ذلت و خواری، حلقه کوب باب احسان، و امیدوار عطف و
امتنان تو است. اگر چه بنده ای لثیم است، اما به درخانه کریم است، و گراو عبدی
است غریق عصیان، ولی پروردگارش خداوندی است رحمان.

الهی بنده ای هستم لاهی، و شرمنده ای هستم واهی، رویم بدین سیاهی،
حالم بدین تباهی، به حق روح رسالت پناهی، گاهگاهی بر من بکن نگاهی.

یا رب چه شود که یک نگاهی بر من فکسی تو گاهگاهی
الهی احوالم چنان است که می دانی، و اعمالم چنین است که می بینی، و
افعالم زشت و زیون، کردارم ناپسند و واژگون، ولی بر کرم تو است اعتمادم، و به
لطف تو است استنادم.

الهی اگر چه بردرگهت رویی ننهادم، ولی مرا ببخشای به حق اشرف اولاد
آدم.

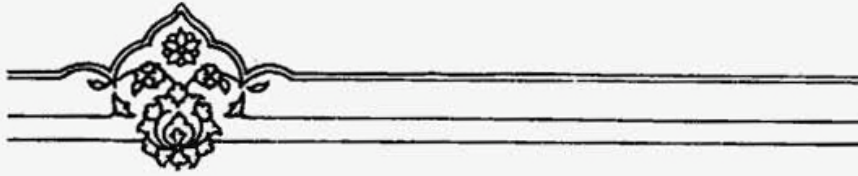
الهی از تو شرمسارم، و هیچ رویی به درگهت ندارم، بنده ای حقیر و ذلیل و
خارم، لکن به رحمتت امیدوارم.

الها، ملکا، معبودا، پادشاهها، مرا به خود وامگذار، بلکه بر رضا و بندگی
خود بدار.

الهی به رحمتت امیدوارم، و از معاصی خود شرمسارم، گناهانم بریز،
آبرویم مریز.

الهی از تو به تو پناه می برم، و خود را به تو می سپارم، تو خود دانی و کرمت،
گردن به فرمانت نهادم، و خود را به تو دادم.

الهی چه شود بر این مسکین فقیر و حقیر ترحمی فرمایی؟ و از غضب خود
دور نمایی.



الهی ای پروردگار عزیز، نه پای گریز دارم و نه زبان ستیز.
الهی به جز تو ندارم پناهی، و سوی احدی مرا نیست راهی، خودت برحالم
مطلع و آگاهی.

الهی عاجزم، درمانده‌ام، عاصیم، شرمنده‌ام، چاکرم تا زنده‌ام.
الهی اگر من مقصرم تو کریمی، و اگر من مذنبم تو رحیمی، و اگر من
حقیرم تو خداوند عظیمی.

الهی تو خداوند بی نیازی، چه شود گر مرا بنوازشی بنوازی
الهی ای قدیم، و ای ربّ رحیم، و ای حکیم علیم، و ای بینای خبیر، و ای
دانای بصیر، و ای توانای قدیر، تو عالم السرّ و الخفّیاتی، تو خداوند مُعطی
المسئلاتی، روی سؤال به درگاه تویی زوال کرده، و حاجات خود را به در کرمت
آورده‌ام.

الهی بر تو است اعتمادم، و به تو است استنادم، و تمنا آن که از دوزخم
آزاد، و به وصول رضوانم دلشاد فرمایی.

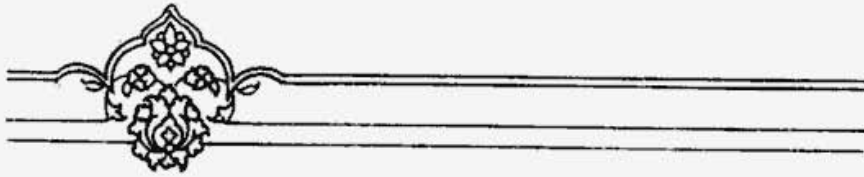
الهی، ربّی، سیدی، انت مولای و مؤیدی، و انت سندی و مشیدی.
الهی ای کردگار غفار، و ای پروردگار مختار، و ای آفریننده هفت و چهار،
جمع حاجاتم برآر، و به راه توفیقم بدار.

الهی من چنینم که می‌بینی، و تو چنانی که می‌دانی، اگر من همینم، که
عاجزم و مسکینم تو همانی که قادر و توانایی.

الهی با کردار زشتم طالب بهشتم، با آنکه نکشتم و دانه‌ای نهشتم، به جز
آن که حُبّ تو را به دل سرشتم.

الهی اگر چه بستم، ولی منسوب به تو هستم، بنده تو هستم، و دل به رحمت
تو بستم، در انتظار کرمت نشستم.

الهی اگر ناقابلیم، به درگاه تو سائلم، و اگر بی حاصلم، به تقصیر و قصور
خود قائلم، و اگر جاهلم، به نومایل، و از غیر به تو بالمره منزل و زائلم، و هر چه
هستم فقیر و عائلم، اگر ترحمی فرمایی روا است، و اگر منع نمایی بجا است، و در
این باب چون و چرا گفتن خطا است، امر، دست تو، و جمیع مطالب پای بست تو



است، بیدک ازقمة الامور و مجارها، وانت مالك رقاب الامم و بارها، و بیدك ملكوت كل شئى، واليك مرجع الامور، وانت على كل شئى قدير.

الهی تمام من، عجز و قصور، و در سرشت من ضعف و فتور است، و ذات تو تمام قدرت و در غایت قوت، و در نهایت عزت و شوکت است.

الهی حلقه کوب باب کرم، و گدای درخانه و حرمت، حاجت دارد، و به غیر از این درگاه، جایی سراغ ندارد، و پیوسته تخم امید در مزرع دل می‌کارد، و نقش مطلوب بر صفحه خاطر می‌نگارد، تو دانی و رحمت بی‌نهایت.

الهی به حق ذات یگانه ات، و به حق صفات فرزانه ات، نومیدم مکن، کجا روم؟ چکنم؟ چاره از که جویم؟ راز دل با که بگویم؟ درد دل به که اظهار کنم؟ لا اقرع الا بابك، ولا اطلب الا جنابك، ان اعطيت شكرت، وان منعت صبرت، لكن يا ربی ما انا وما خطری، هبني بفضلک، ولا تعاملني بعدلك.

الهی در چاه طمع محبوس، به نظر رحمت تو محروسم، و از خود و غیر تو مأیوسم، و به تو مأنوسم.

الهی ای مونس بی‌کسان، ای فریادرس درماندگان، و ای چاره بیچارگان.

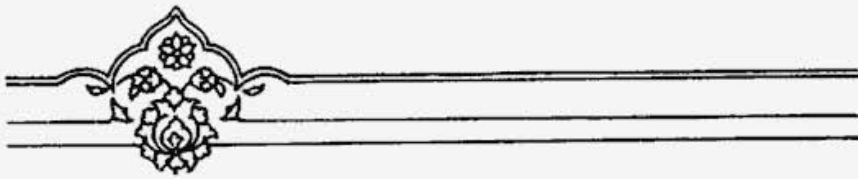
الهی از خود به سوی تو می‌گریزم، و از توبه تو پناه می‌برم، و از سوء حال، و اختلال احوال، و تفرق بال، و کثرت آمال، به سوی تو شکایت می‌کنم ای خداوند ذوالجلال، و ای کردگار لایزال، به حق محمد و آل، علیهم صلواتک الی یوم المآل، در همین ساعت و همین حال، از کرم عمیم خودت شمیمی به مشام دل برسان، و شمه ای از فیض جود خود شاملم فرما.

الهی لك الغنى ول الفقر.

الهی در خود به جز عجز و بیچارگی و ناتوانی و شرمندگی نمی‌بینم، و در تو بغیر از غنای من جمیع الجهات و توانائی مشاهده نمی‌کنم.

الهی به بدی من مرا مبین.

الهی چکنم؟ کجا روم؟ درمانده ام، ناتوانم، ذلیل، عاجزم، حقیرم، فقیرم، سراپا قصور و تقصیرم، بی‌تدبیرم، نه کسی که دامنش بگیرم، نه راه‌گریز که پیش



گیرم، به حق خودت دست، گیرم.

الهی ای طیب دردها، وای حبیب قلوب مردها.

الهی دز سرشتم عجز و ناتوانی، و سرنوشتم فقر ذاتی و پریشانی است، چنانکه به حقیقت خودت می دانی، نه حاجتی به ذکر و بیانی، اگر مرا به خود واگذاری تو دانی، و اگر ترحمی فرمایی معدن کرم و احسانی. الهی از من همه عصبان و خطا است، لکن اگر بیامرزی جود و عطا است، و از تو رواست.

ای دوی درد بسی درمان ما مرهمی نه از کرم برجان ما
الهی امورم درهم، و صبرم کم، و دلم پر از غم است، ای فارغ الهموم، و
ای کاشف الهموم، ای گشاینده کارها، وای نماینده راهها، گشایشی نما، و رونقی
مرحمت فرما.

ای که اندر دست تو آمال ما روشن اندر پیش تو احوال ما
گردهی آمال ما از جود تو است ورنه گر مانع شوی ز اعمال ما
گر عطای توبه قدر کار ما

(گر عطایت به بقدر کار ما، نسخه بدل) فاش گویم پس بدا بر حال ما

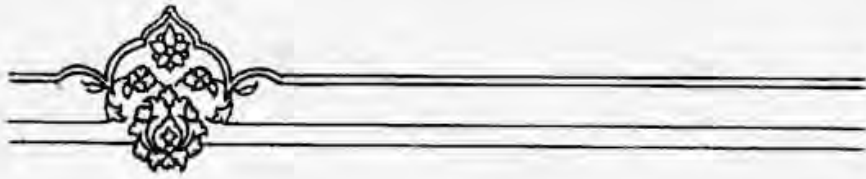
الهی تا ندهی دست نگیرم، چرا که به غیر از این راه، نیست تدبیرم، به جز
درگاه تو درگاهی، و سوای تو راهی ندارم.

الهی روبه درگهت نهادم، و در خدمت ستاده، دل به تو دادم، و از یاد تو
دلشادم، از کرمت بکن آزادم، به حق اشرف اولاد آدم.

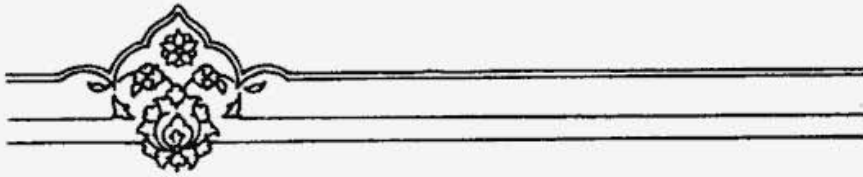
الهی از پرتو جودت وجودم دادی، از لطف شاملت کاملم کن، و از
احسانت هستم کردی، از امتنان دستم بگیر.

الهی اگر از نادانی گاهی غیر از تو را بینم دلم به سوی تو است.

گر چه شود چشم به هر رهگذار
دیدۀ ظاهر همه جا بنگرد
در دلم نبود خیالی غیر دوست
در شغاف قلب ذکرش کامن است
دل نبود جز به تو امیدوار
دیدۀ دل گشته تو را پرده دار
ره ندارد دیگری آنجا که او است
یاد او جا کرده اندر رگ و پوست



ذکر او باشد شفای دردها غیر درد او، چه درد اونکو است
الهی گاهی به خیال خود گمان می‌کنم که مطلب یافتن، و حاجت گرفتن
از تو سهل است، چون نیک نظر می‌کنم، در خود هیچ جهت استحقاق مشاهده
نمی‌کنم، نزدیک است که مأیوس شوم.
الهی چون رحمت تو را می‌بینم امیدوارم، و چون عدم استعداد خود را
می‌بینم شرمسار می‌شوم.
الهی مرا استحقاق نباید چون این مطلب در حیرت‌انگیزانک نیاید، زیرا که
عبد ذلیل کی مستحق مطلبی از ربّ جلیل شود؟ و لکن تو را عطا با ناشایستگی باید
تا انسداد باب لطف لازم نیاید.
الهی به تو تذلل می‌کنم آن نوع که مطلوب تو است، و تضرع می‌نمایم
آن سان که محبوب تو است.
الهی کیفیت طلب را نمی‌دانم، مرا تعلیم فرما.
الهی یا دفع مرض (عرض) فرما یا اعطاء غرض.
الهی یا بخواه که نخواهم، یا بده آنچه می‌خواهم.
الهی یا بساز کارم، و بده آنچه امیدوارم، یا توفیق ده تا دست از مطلوب
خواهش بردارم.
الهی یا برآر کامم، یا بکن آرامم.
الهی من از کثرت تقصیر و قصورم از تو دورم، توبه من نزدیکی، چه خداوند
بی‌همتا و شریکی، این هم نعمتی از نعمت‌های بی‌منتهای تو است، فلك الحمد یا
من هو اقرب الی من جبل الورد، و یا من هو فی کمال قربه من عباده بعید.
الهی یا قوی و یا عزیز، آبرویم مریز، و گناهانم بریز، که ندارم پای گریزه و
نه زبان ستیز.
الهی ای ربّ قدیم، و ای خلاق حکیم، تو را بحق خودت قسم می‌دهم، بر
این ضعیف ناتوان، و اعجز عاجزان، و افقر فقیران، و مقصرت‌ترین مقصران، ترحم فرما.
الهی توفیق، رفیقم کن تا به راه تو آیم، و تو را به این نعمت عظمی ستایم.
الها، ملکا، معبودا، پادشاه، بنده نوازا، بست‌ترین بنده‌ای از بندگانت با



کمال شرمساری، و عجز وزاری، و ذلت و خاکساری، و ناتوانی و ناچاری، روبه درگاه تو آورده، حلقه کوب باب احسان تو گشته، امیدش آنکه از روی کرم و بزرگواری، و بنده نوازی و پروردگاری، نظر رحمتی به او افکنده، به آنچه سزاوار بزرگی و لایق خدایی و کردگاری تو است برسانی، و از خاک مذلتش برداشته از ورطه پستی برهانی، چنانکه صلاح می دانی.

الهی اگر من بستم تو بزرگی، و اگر من ذلیل و عاجز تو عزیز و قادری.
الهی اعوذ بک من کل سوء و شدّة، یا من لیس له غایة و مدّة، فی کل ما نزل فی ثقة و عدّة.

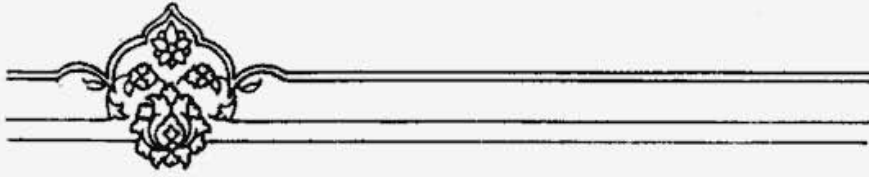
الهی ای امید امیدواران، وای پناه ضعیفان و خاکساران، به تو امیدوارم، و پیوسته تخم رجاء در مزرع دل می کارم، و طمع رحمت بر لوح دل می نگارم، به حقّ خودت ناامیدم مکن، یا من لا یحتاج فی ایجاد ما یرید الی شیء، حتی قول: «کن» بل ان اراد ان یقول: «کن» یکن.

الهی با خاطر خسته، دل به تو بسته، دست امید از غیر تو شسته، رشته طمع از ما عدا گسسته، و در انتظار رحمت نشسته ام، می دهی کرمی، نمی دهی حکیمی، می خوانی شاکرم، می رانی صابرم، اگر می بخشی مختاری غفاری، و اگر نه خداوند قهاری.

الهی الهی چشم امیدم به درگاه تو باز، و دست طعمم به سوی تو دراز، و روی نیازم به درگاه تویی نیاز، ای خداوند بی شریک و انباز، وای پروردگار کارساز بنده نواز، به مقربان درگاهت، این روسیاه را به نوازی بفراز، ای کریم متعال، وای خلاق بی مثال، وای قدیم لایزال، به چه زبانی ثنایت گویم، و به چه بیان طریق مدحتت بویم، تبارکت و تعالیت، یا من تحیر فی ذاته سواه، انت الله لا اله الا انت، سبحانک تقدست اسماءک، و جل ثناؤک، و عظمت نعماءک، و لا تحصى آلاؤک.

الهی اگر نه سزاوار رحمتم، تو سزاوار کرمی، و اگر نه لایق بخششم، تو خداوند عالمی.

الهی بعدت الآمال، و کثرت الاحمال و الاثقال، و قصرت الاعمال، و ساءت الاقوال، و اختلفت الاحوال، و قربت الاجال، و خسرت الصفة فی الحال و المال، یا الله



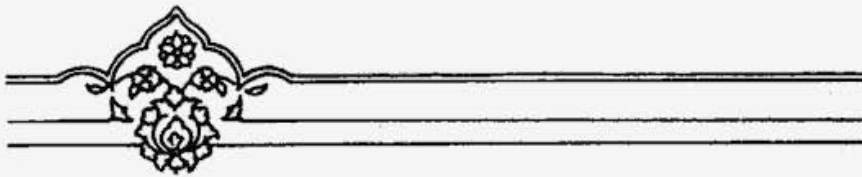
المملك المتعال، ويا ذا القدرة والجلال، والعزة والكمال، والمجد والجمال، ويا ذا العطاء والنوال، يا مبتدئاً بالنعم والافضال، ويا بادئاً بالاحسان والاحمال، ويا معطيّاً من غير سؤال، جواداً غير بخال، ويا حياً بلا زوال، ويا قيوماً بلا كلال، ويا منعماً بلا ملال، يا رب الوهاد والجبال، يا سيدي وسيدي (سندی ظ)، ورتي وموتدي، ارجوك فلاتحيني.

الهي وان كان قد اخرست ذنوب لساني عن السؤال، وبا عدتني عن دار الوصال، ولم يبق لي من كثرة المعاصي وجه للمقال، وغمرتني في ليج الغي والضلال، ولا استحق بعد ذلك للعطاء والنوال والانعام والافضال، لكنتك جلت قدرتك، وتقديست اسمائك، شأنك الاحسان من غير استحقاق، وفتح ابواب الرحمة من غير اغلاق، والابتداء بالاكرام والاشفاق، والعتو والاعتاق، فلك الحمد حمداً بلا نهاية، ولك الشكر شكراً بلا غاية، ولك القنة، ولك العزة، ولك الفخر والبهاء ولك المجد والسناء، ولك الملك والملكوت، ولك القهر والجبروت، ولك العزة والعظمت، وانت العلي الاعلى، وانت الرب الارفع الاسنى، وانت الفاعل لما تشاء، وانت على كل شئ قدير، وانا العبد الضعيف الذليل العاجز الحقير الفقير المسكين المستكين اليائس، اليائس، فملك يا الهي يليق ان يرحم مثلي، فاني في غاية الفقر، ونهاية الضعف والعجز، جامع للقصورات بلاغايات ولا نهايات.

من ممكنم وذات من ازعجز سرشته برلوح وجودم رقم نقص نوشته
تو واجبي وذات تواز عيب مبراً نوميده. آن دل، كه به اميد تو گشته
الهي رشته بندگی در گردن افکنده، واز غير تو دل برکنده، واز همه جا
وامانده، روبه تو آورده، تورا خوانده ام.

الهي به سوي توانابه وعجز ولا به مي نمايم، اي موضع اميد اميدواران، واي محل آرزوي آرزوداران، واي غمگسار غمخواران، واي نوازنده نیازمندان، به حق اسم اعظمت، تورا قسم مي دهم، مرا به نظر رحمت واسعه خود بنواز، وجميع مهمات مرا بساز.

الهي اي خداوند بر حق، واي غني مطلق، گدای در خانه توأم، وحاجات خود را به نزد تو آورده ام، اگر مي فرمائي كه مستحق احسان نيستم، از باب آنكه حاصلی ندارم، عطای توبه استحقاق نيست، وجود تورا حاجت به حاصل نه، و اگر



فرمایی که ناقابلیم، زمام قابلیت بدست تو است. اگر برانی خودت می دانی که چاره ای ندارم.

الهی هر چند مرا دور کنی باز امید کرم و رأفت تو مرا می خواند.
«گویا دل من از گل اقیه سرشته».

الهی بنده ذلیلیم، به درگاه تو دخیلیم، گمراهم، تویی ربّ جلیلیم، تو طیب هر ددی، و من سقیم و علیلیم.

الهی از من سؤال است و از تو نوال. و وظیفه من عرض حال است و شایسته تو اکرام و افضال، سزاوار به من، تذلل است و زیبنده تو تفضل، ولایق من خاکساری و ناله و زاری است، و از تو عطوفت و احسان و بزرگواری، از من عبودیت و بندگی است، و از تو خداوندی و نوازندگی.

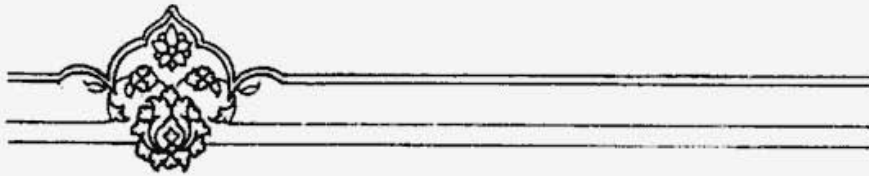
الهی ای آفریدگار بی چون، ای پروردگار درون و بیرون، و ای دانای ماکان و مایکون، ای کریم بخشنده، و ای قدیم پاینده، و ای زنده نماینده، و ای برآزنده حاجات هر خواهنده.

الهی ذلیلیم، خوارم، عاجزم، ناچارم، حاجتمندم، درد دارم، مریضم، بیمارم، ناتوانم، مختل است کارم، اگر چه عاصیم ولی شرمسارم، حقیرم، لکن تویی خداوندگارم، فقیرم، تو را دارم.

الهی ای سود سودای عاشقان، و ای سرمایه تجارت زاهدان، و ای نور هویدای عارفان، و ای سرور سینه های چاک، و ای فرح بخش دل های غمناک
الهی درماندگی خواهم اگر تو مونس بی کسانی، فقر مرا خوشتر اگر تو ملجأ فقیرانی، عجز مرا بهتر اگر تو ملاذع جزانی

الهی ای قاضی الحاجات، ای منقّس الکربات، ای معطی السؤالات، ای ولی الرغبات، ای کافی المهمّات، ای عالم الخفیات، ای غنی بالذات، ای بی نیاز من جمیع الجهات، چه شود به این حقیر فقیر بی تدبیر پرتقصیر، مسکین مستکین، درمانده و امانده شرمنده، بد کردار بد رفتار، که هیچ خیری به خود راه بردار نیست، نگاهی کنی، یا من بفعل مایشاء، و بعطی من یشاء، و هو علی کل شیء قدیر، و بالا جابة جدیر.

الهی اگر مرا می سوزانی، به آتش محبتت به سوزان، نه به آتش جهنمت.



الهی به مهت گرفتارم کن، نه به قهت آزار.
الهی به تیر غمت دلم را ریش کن، و از یاد خودت مرا بی خویش گردان.
الهی من به خدایی تو راضیم، نمی دانم توبه بندگی من راضی هستی یا نه؟
الهی مردم برات آزادی می خواهند، کاظم سرخط بندگی.
الهی اگر همه سرفرازی و دلشادی می طلبند، من فروتنی و شرمندگی.
الهی به هر نام نامیت کامی روا است، و به هر اسم گرامیت دردی دوا، یا
من اسم دواء و ذکره شفاء و طاعته غنی، إرحم من رأس ماله الرجاء وسلاحه
البكاء.

الهی از من سؤال است و از تو نوال، و طیفه من التماس و تذلل است و
عادت تو اکرام و تفضل.

الهی از من الحاح است و از تو انجاح، و از من زاری است و از تو غفاری، از
من نیازش و از تو نوازش، از من اظهار حال است و از تو احسان و افضال، از من عذر
گفتن است و از تو پذیرفتن.

الهی توفیق ده تا شوری کنم، و از عالم مجاز عبوری، و در راه حقیقت
سوری، و از مردم زمانه دوری.

الهی ای سازنده، بساز، و ای نوازنده، بنواز، و ای براننده کارم پرداز، و ای
دهنده، بده، و ای بخشنده، ببخش.

الهی بر مامگروان کان کلنا تقصیر.

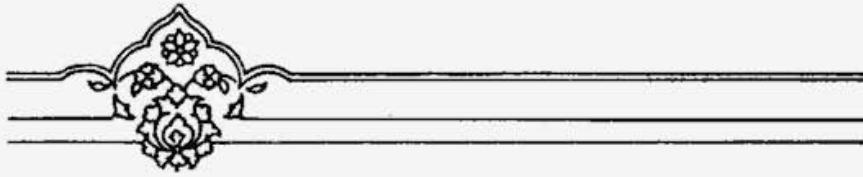
الهی اگر چنان است که منع و اعطاء پیش تو یکسان و عطاء نزد تو آسان،
احسانت به من خیری عیان است و بزرگی تو را نشان. به من نفی از آن است و تو را
نه نقصی در آن، پس چه مانع در میان است؟ و اگر اهلیت در کار است پس چگند
بنده ای که ناچار است؟ و اگر استحقاق باید از ما نشاید، و اگر تفضل است پس نه
جای تعلل است.

الهی اگر من از حاجت نهید بگذرم حاجت از من نمی گذارد.

الهی اگر من گدایی نمی دانم تو خدایی می دانی، و اگر عجز من بی پایان

است تو هر چه خواهی می توانی.

الهی زمانی است دراز، که چشم امیدم باز است و رویم بر خاک نیاز،



پیوسته در انتظارم، و همیشه امیدوارم.

ای بسا خوابیده‌ام امیدوار وای بسا بیدار بودم بانتظار
الهی دست از طلب ندارم تا کام من برآید یا حاجتم برآید یا جان من درآید
الهی اگر سئوالم نه بجا است تورا از جا و بی جا چه پروا است؟ و اگر
آرزویم دراز و دور است، معذورم که صاحب حاجت کور است.

الهی به ذات اقدسست، و به نام مقدّست، در این ساعت طغرای کامرانی به
نام مجری، و فرمان حاجت روایی در حَقْم مضمیٰ بفرما.
الهی به حقّ خودت، الهی بحقّ خودت، الهی بحقّ خودت، به اسم
اعظمت، الهی به نام اجلّ اکرمت، حاجتم برآر، و بیش از این منتظرم مدار.
الهی خودت می‌دانی دلم افسرده، و خاطرم پژمرده، می‌دانی قلبم خون، و
حالم، چون است.

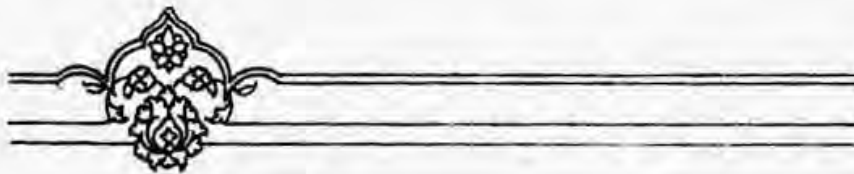
الهی اگر من سزاوار ترحم نیستم تو سزاوار کرم هستی، تورا در این ساعت به
حقّ محمّد و آل محمّد صلواتک علیهم اجمعین، قسم می‌دهم که مرا رحم کن، و
حاجتم برآر، و بر محمّد صلی الله علیه و آله منت گذار.
الهی چکنم؟ خوارم، پست و بی‌مقدارم، بلی چشم طمع به تو دارم، و به تو
امیدوارم.

الهی به نامی که اگر بخوانمت اجابت می‌کنی، اجابت کن، یا غنی، یا
مغنی، یا ولی الرغبات، یا کافی المهمات، یا الله.

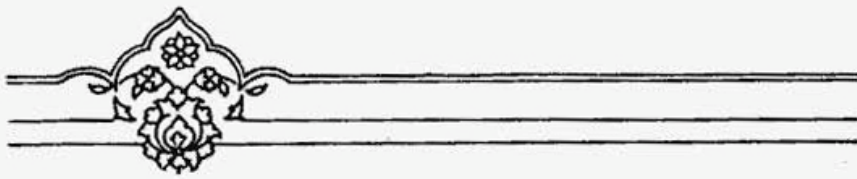
الهی انت انت وانا انا، انت الغنی بالذات، وانا الفقیر من جمیع الجهات.
الهی دستم از هر جا کوتاه، و امیدم از هر جهت بریده، خودت می‌دانی نه
بجز تورا می‌دارم و نه سوی تو ملجأ و پناهی.

الهی کاظم چنگ به کرم توزده، و روبه تو آورده، و از همه جا رسته، و دل به
تو بسته، منظورش دار، سرورش کن، مراعاتش فرما، اجابتش کن، کسی ندارد،
حقیر و بی‌تدبیر است.

الهی دیده‌ای ده که غیر از تو نبیند، و دلی ده که غیر از تو نگزیند.
الهی مرا آفریدی، و خلعت انسانیت بر قامتت بریدی، معصیت تو کردم،
برده‌ام ندریدی، شکر تو نگفتم، نعمتت نبریدی.



الهی دیده دلم را روشنایی ده، و مرا به خود آشنایی.
الهی از آن ترسانم که بار خویش به منزل ترسانم و از این هراسانم که
معصیت تو است آسانم.
الهی شب تارم، روز روشن است اگر تو مرا مونسی، و بخت تنهایم تخت
سلطنت است اگر تو با من آشنایی.
الهی بنده ای از بندگانت که کاظم است نامش، پست است مقامش
بلندش کن، ضایع است ایامش رعایتش نما، مشوش البال است اکرامش کن،
مختل الحال است اصلاحش فرما، مضطرب القلب است آرامش کن، از تو گریزان
است رامش کن، ناقص است تمامش کن، فقیر است انعامش کن، اسیر شهوات
است خلاصش کن، گرفتار هوای نفس است رهایش ده، در قید تعلقات است
فکش کن، ضعیف النفس است قوتش ده.
الهی ای قدیم پاینده، و ای نور تابنده، ای خدای همیشه زنده، و ای
جوینده یابنده، ای توانای کننده، و ای دانای بیننده، ای خبیر شنونده، و ای جواد
بخشنده، ای محل امید هر بنده.
الهی در دار وجود تویی و بس، به جز ذات تونیست وجودی ملتمس، و به
غیر از تونیست کس، الهی درمانده ام و امانده ام، به فریادم رس.
الهی ای پدید پدیدار، و ای نماینده پنهان و آشکار، و ای پیدای ناپیدا، و ای
نور هویدا.
الهی اگر از فرمانت سر پیچم از من بگذر که من هیچم.
الهی ای نور رخشنده، و ای مهربان بخشنده، از خود و اغیار بیزارم، و به کرم
تو امیدوار.
الهی گمانم به تونیک و دلم به تونزدیک است.
الهی پرستش تو را سزا است و از آن، بی نیازی، و پرستش مایه بی نیازی
است.
الهی من چه ام؟ چیستم؟ خود ندانم کیستم؟ در خود نگریستم، به حقیقت
دیدم که هیچ نیستم.
الهی اگر بر من نظر داری آزادم، [واگر] از نظر بداری و به خود واگذاری



برکنده بنیادم.

الهی دل مرا از یاد خودت شاد، و به آب رحمت آباد گردان.
الهی دلم را از غم خودت خالی مگذار، چرا که هر دلی که غمت در آن
زیاد است فرح آباد است.

هر غمت اندر دلم مرهم زخمش بود نیست غم اندر دلی کز تو مشوش بود.
الهی کاظم هیچ است با هیچ چه می‌کنی؟
الهی اگر من بدم تونیکی، و اگر من از تو دورم توبه من نزدیکی.
الهی به کردارم گرفتار و از رفتارم بیزار، و از نفس و شیطان در آزارم، و به تو
پناه می‌آرم.

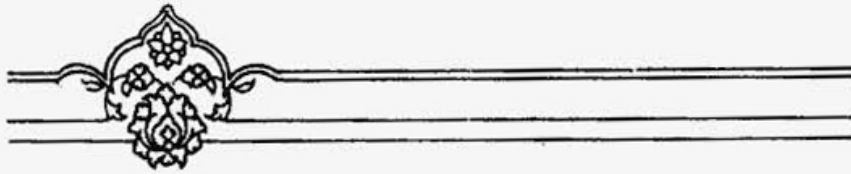
الهی به خود وامگذارم، و از خاک مذلت بردار، و به راه رضای خود بدارم.
الهی نامه عملم سیاه، و حال من چون روزگارم تباهاست، و زبانم از معذرت
لال، و عمرم در معرض زوال است، ولی اعتمادم بر خدای لایزال و کریم ذوالجلال
است.

الهی در ابتداء به کرمیت وجودم دادی، و جمیع ادوات خیر در من نهادی،
در انجام نیز به کرم معامله فرما.

الهی به تو پناه می‌برم از آنکه مزدم به روایی دهی و جزای عملم به سزایی.
الهی با من به فضلت معامله فرما نه به عدلت.
الهی اگر من سزاوار عفو نیستم تو اهل کرمی.
الهی اگر مرا به گناه بگیری، و عذرم نپذیری، پس جودت چه شد؟ کرمیت
کجا رفت؟

الهی روبه تو آوردم با رخساره زردم و دل پردردم و آه سردم، مگذار نومید
برگردم.

الهی در سرای وجود، تو هستی، و به جز تو ندارد کسی در آن دستی، و اگر
در هستی بر ممکنات بستی، همه برگردند به نیستی و پستی.
الهی ای سبب ساز سبب سوز، و ای غم پرداز غم افزوز، روزگارم از توفیروز
است، و کار و بارم از توبه هر روز - (کذا)



الهی دلم را خلوت خود کن.
الهی دلی ده در آن دل توباشی
به راهی بدارم که منزل توباشی
به دریای فکرت فرو برده ام سر
الهی ای خدای خودآی، ای زنده به خود پای، وای بی شریک بی جای،
وای در عالم امکان، فرمان فرمای.

الهی عاجزم ناتوانم، بیچاره ام، سرگردانم، جاهلم، نادانم، طالبم،
خواهانم، باکیم، نالانم، مقصرم می دانم، تائبم تورا می خوانم، راجیم تویی محل
گمانم، مذنبم، ولی از دوستانم.

الهی دلم در بند تو است، و گردنم در کمند تو.
الهی نه از اهل زمانه دلتنگ، و نه با ادوار فلکی در جنگم، زیرا که تمام
امور منوط به اختیار و قدرت تو، و همه ممکنات مقهور و مربوط به فرمان تو است، به
فرمان تو خرسند، و به حکم و قضای تو یابندم.

الهی مشتی خاکی را چه شاید؟ و از او چه آید؟ و با او چه باید؟
الهی ای دانای راز، وای خداوند بی شریک و بی انباز از وادی جهالت
برهان و به سر منزل علم و معرفتم برسان.

الهی و سیدی غلبی الجهل، فخلصنی، فانه عندک سهل، وانت لذلک اهل.
الهی از جهالت و نادانی از جان خود سیر، و از حیرت و سرگردانی درگیرم،
نه راهی که چاره آن پذیرم، و نه طیبی که دامنش بگیرم، به غیر از توکل به توییست
تدبیرم.

الهی ای دانای آشکار و خافی، انت العالم با حوالی و اوصافی، وانت الکافی،
وانت الشافی آه آه من غلبة الغفلة والجهالة، ثم آه آه من شدة الكسالة والبطالة.
الهی ای طیب دردها و مرضها، وای رافع علتها و غرضها، الیک
المشکی، وعلیک الحوالة.

آه الجهل ثم آه آه
تبا لنفسی عجبا لداها
فارجنی اللّهم یا اها
ویلاً ووعاً وثورأ آهأ
یالیتنی نلت لها وها
بفاطم و زوجها وبنائها

پایان